**فقه، جلسه 78: 5/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در این بود که اگر عدة، دو تا عده با همدیگر باشند، در عدة وطی به شبهه طلاقی صورت بگیرد، عدة طلاق بر او می‌آید، یا در عده وطی به شبهه‌ای انجام بشود، حکم مسأله چی است؟ و عبارت مرحوم سید را بعداً نقل می‌کنم. این بحث را حاج آقا به تفصیل در کتاب نکاح، جلد ششم، از درس ۲۱۷ بحثش را طرح کردند تا جلسة ۲۲۱ که این بحث در آنجا، بحث را مطرح کردند. بحث‌های مفصلی حاج آقا اینجا دارند. من بعضی از نکات این بحث را متعرض می‌شوم. و به خصوص بعضی از بحث‌های مبنایی که اینجا در لابلای فرمایشات حاج آقا آمده، به آن بحث‌ها بیشتر تکیه می‌کنم و در موردش بیشتر صحبت می‌کنم. حاج آقا یک نکته‌ای را متعرض می‌شوند ابتداءً که در این مسأله دو تا مسأله با همدیگر احیاناً حکمشان را واحد تلقی شده، در حالی که اینها دو تا مسألة جدا هستند، روایت‌های جدا دارند و دلیلی بر این نداریم که این دو تا مسأله یکسان باشد. یک مسأله این است که اگر زن شوهرداری موطوء شبهةً واقع بشود، و در اینجا، بعد شوهرش بیاید او را طلاق بدهد، یا شوهرش بمیرد بعد از وطی به شبهه. اینجا آیا این وطی به شبهه با آن عدة طلاق یا وفاتی که از شوهر حاصل هست، اینها با همدیگر تداخل می‌کنند یا تداخل نمی‌کنند. اینجا روایات متفق است بر اینکه عده‌اش تداخل می‌کند، هیچ روایت معارضی هم در مسأله نیست، و باید به همین مسألة تداخل قائل شد. این مسأله خیلی مورد بحث نیست. مورد بحث جایی هست که در عده وطی به شبهه واقع بشود. کسی معتده بوده، در اینجا وطی به شبهه واقع بشود و وطی به شبهه که واقع شد حکم مسأله چی است؟ آیا عدة اوّلیه با عدة وطی به شبهه اینها روی هم می‌افتند به طوری که، همین‌که عدة وطی به شبهه را انجام داد بی‌نیاز می‌کند از این‌که آن عدة اوّل را تکمیل کند یا نه، آن عدة اوّل هم باید تکمیل بشود، بعد عدة وطی به شبهه را به صورت مستقل از نو شروع کند. در واقع این محطّ کلام این مورد هست. که روایات مختلف هست و باید ببینیم در این مورد چه حکمی باید در مسأله اخذ کرد. در این مورد مرحوم آقای خویی به یک بیان و حاج آقا یک بیان دیگری را ذکر می‌کنند برای این‌که ما تفصیل قائل بشویم بین این‌که آن عدة اوّلیه، عدة وفات بوده باشد، یا غیر عدة وفات. در عدة وفات ما قائل به، در عدة وفات قائل به عدم تداخل و در غیر عدة وفات قائل به تداخل بشویم. این تفصیل بین این دو عده. در عدة وفات عدم تداخل، و در عدة وفات قائل به تداخل بشویم. مرحوم آقای خویی با مبنای انقلاب نسبت خواستند این مطلب را اثبات کنند، حاج آقا یک تقریب دیگری ذکر می‌کنند با مبنای شاهد جمع می‌خواهند مطلب را تمام کنند. البته نهایتاً هم مبنای آقای خویی را قبول نمی‌کنند هم تقریبی که خودشان ذکر می‌کنند را قبول نمی‌کنند. ولی یک تقریبی هست که ذکر کردند که این تقریب را یک اشکال مشترکی، حالا بعد اشکال حاج آقا عرض می‌کنم، اشکال مشترکی که به هر دو تقریب می‌فرمایند را عرض می‌کنم. اما تقریب مرحوم آقای خویی این هست که ما سه دسته روایات داریم. یک دسته روایات قائل به عدم تداخل به نحو مطلق شدند، اینجوری عرض کنم، یک دسته قائل به تداخل شدند به نحو مطلق، یک دسته قائل به عدم تداخل شدند آن هم به نحو مطلق. یک دستة سومی داریم که در عدة وفات به عدم تداخل قائل شدند. این دستة سوم که مربوط به عدة وفات است و به عدم تداخل قائل شده آن روایاتی که قائل به تداخل به نحو مطلق شده، آنها را تخصیص می‌زند به غیر عدة وفات، آن که مختص شد به غیر عدة وفات، ما در نتیجه کأنّ یک روایت داریم که در غیر عدة وفات قائل به تداخل شده. روایتی که در غیر عدة وفات قائل به تداخل شده روایاتی که به طور مطلق قائل به عدم تداخل شده آن را تخصیص می‌زند. پس روایتی که در عدة وفات قائل به عدم تداخل شده، روایات دال بر تداخل را تخصیص می‌زند به غیر عدة وفات، وقتی تخصیص زد به غیر عدة وفات این دسته روایات نسبت به روایات دستة دوم که دال بر عدم تداخل به طور مطلق هست نسبت به او خاص می‌شود. بعد از منقلب شدن نسبت روایات دستة دوم اختصاص پیدا می‌کند به خصوص عدة غیر وفات. نتیجه این می‌شود که در غیر عدة وفات قائل به تداخل و در عدة وفات قائل به عدم تداخل می‌شویم. این بیان مرحوم آقای خویی که براساس انقلاب نسبت هست.

حاج آقا می‌خواهند با یک بیان دیگری همین نتیجه را بگیرند، براساس بحث شاهد جمع. در ضمن یک مثال تفاوت این انقلاب نسبت و شاهد جمع را عرض می‌کنم، بعد تطبیق می‌دهم بر بیان حاج آقا. یک موقعی یک دلیلی داریم می‌گویم اکرم العلماء. یک دلیل می‌گوید لا تکرم العلماء. یک دلیل سومی هست که مربوط به اکرام عالم عادل است و مفهوم هم ندارد، سؤال کرده عالم عادل را اکرام کنیم، فرموده امام بله. خب اینجا روایتی که اکرام علمای عادل را واجب می‌کند تخصیص می‌زند لا تکرم العلماء را، لا تکرم العلماء را که اختصاص پیدا کرد به غیر عالم، تخصیص می‌زند اکرم العلماء را به عالم عادل. این بحث انقلاب نسبت.

اما بحث شاهد جمع این هست که آن روایت سوم ما مفهوم داشته باشد، دو قطعه داشته باشد. یا مفهوم داشته باشد یا صریحاً دو تا قطعه داشته باشد. گفته العالم ان کان عادلاً وجب اکرامه. و ان کان غیر عادل لا یجب اکرامه. هر قطعه‌اش نسبت به یکی از آن دو قطعه خاص است و آن را تخصیص می‌زند و دیگر بحث انقلاب نسبت وابسته نیست.

شبیه بحث شاهد جمع جایی هست که ما ۴ دسته روایت داشته باشیم. اکرم العالم، لا تکرم العالم، اکرم العالم العادل، لا تکرم العالم غیر العادل یا العالم الفاسق. خب ۴ دسته داشته باشیم، آن دو تا خاص‌ها هر کدامشان عام مقابل خودش را تخصیص می‌زنند مشکل حل می‌شود بدون این‌که نیاز به بحث انقلاب نسبت باشد. که خب شاهد جمع اتفاقی است. و حاج آقا اینجا می‌خواهند براساس این شاهد جمع مطلب را حل کنند. یک روایت دیگری را اینجا مطرح می‌کنند که ما فقط در مورد عدة وفات نیست که روایت داریم. در مورد غیر عدة وفات هم روایت داریم. آن چی است؟ آن روایت، روایت جمیل بن دراج است. متن روایت این هست. عین تعبیر روایت را جایی حاج آقا نقل کردند از آن تعبیر. در جامع الاحادیث هست، من حالا نمی‌توانم پیدایش کنم. جامع الاحادیث پیدایش کنم و خدمت شما عرض کنم. روایت چهارم این هست که مرسلة جمیل بن دراج، که البته این در تهذیب، در دو جا وارد شده، یک جا با تعبیر علی بن حدید عن جمیل عن بعض اصحابه عن احدهما علیهم السلام وارد شده. یک جا علی بن حدید عن جمیل بن صالح عن بعض اصحابنا عن احدهما وارد شده که ظاهراً جمیل بن صالح غلط است یا جمیل خالی بوده یا جمیل بن دراج بوده، مشابه این سند علی بن حدید عن جمیل یا جمیل بن دراج عن بعض اصحابه یا عن اصحابنا عن احدهما علیهما السلام فراوان در روایات وارد شده. و همین روایت را هم در فقیه که نقل می‌کند از جمیل بن دراج نقل می‌کند. یا جمیل بن دراج بوده، اشتباهاً تبدیل به جمیل بن صالح شده، گاهی اوقات دو اسمی که مشابه هم هستند به همدیگر تبدیل می‌شوند، حماد بن عثمان به حماد بن عیسی تبدیل می‌شود. گاهی اوقات اشتباها یک اضافة تفسیریه‌ای در متن وارد می‌شود یا بنده خدایی که کلمة جمیل را دیده در ذهنش تفسیر می‌کند جمیل را به جمیل بن صالح، اشتباهاً، آن تفسیر ذهنی بر قلمش جاری می‌شود و داخل متن می‌شود هنگام نوشتن. هر دو جورش، هم داخل شدن حاشیة تفسیری در متن به تخیل سقوط از متن خیلی شایع است، هم اشتباه در وارد شدن آن تفسیر ذهنی به فهم در متن هر دویش شایع است. علی ای تقدیر در فقیه، حالا اینجا عبارت فقیه را کامل نیاورده، عبارت فقیه این هست، حالا من فردا از روی خود فقیه عبارت را می‌آورم، ولی آنجوری که در ذهنم هست تعبیر فقیه این هست فی روایة جمیل بن دراج فی المرأة تتزوج، این تعبیر دارد.

متن روایت این هست «فِي الْمَرْأَةِ تَتَزَوَّجُ فِي عِدَّتِهَا قَالَ يُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا وَ تَعْتَدُّ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جمیعا فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْأَخِيرِ وَ إِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لأَقَلَّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ»

این روایت را حاج آقا می‌فرمایند که اطلاق این روایت اقتضاء می‌کند، من حالا این عبارت را می‌خوانم که اطلاق ذیل این هست که: «اگر فرزند كمتر از شش ماه بدنيا بيايد به زوج اول متعلق است و لو اينكه چند روز كمتر از شش ماه بدنيا بيايد.

با توجه به اطلاق صدر و ذيل»

از یک طرف دیگر صدر هم که گفته که فی المرأة،

«ظاهر اطلاق جواب امام اين است كه اگر اين تزويج در آخرين زمان عده واقع شود چنين حكمى بر آن مترتب مى‌شود.»

خب «با توجه به اطلاق صدر و ذيل چنين نتيجه‌اى گرفته مى‌شود كه مورد روايت كه حكم به تداخل كرده است» این روایت حکم به تداخل کرده بود، تعبیرش این بود دیگر. «تَعْتَدُّ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جمیعا»

«با توجه به اطلاق صدر و ذيل چنين نتيجه‌اى گرفته مى‌شود كه مورد روايت كه حكم به تداخل كرده است صورت تزويج در عده وفات را در بر نمى‌گيرد.

چرا كه عده وفات 4 ماه و 10 روز مى‌باشد اگر به مقتضاى اطلاق صدر، در آخر عده مثلًا رأس 4 ماه تزويج صورت گرفته باشد و اين فرزند متولد شده پس از 5 ماه و بيست روز به دنيا آمده باشد كه كمتر از شش ماه مى‌باشد. در نتيجه حدوداً 10 ماه از اول اعتداد مى‌گذرد و الحاق اين فرزند به زوج اول با اكثر مدت حمل سازگارى ندارد، پس مراد از تزويج در عده در اين روايت عده طلاق است كه سه ماه مى‌باشد و سه ماه با كمتر از شش ماه كه جمع بشود از نه ماه تجاوز نمى‌كند و اين اكثر مدت حمل مى‌باشد و مى‌توان فرزند را به زوج اول ملحق كرد. پس اين قرينه است بر اينكه مراد از عده، طلاق باشد يا به عبارت دقيق‌تر عده‌اى غير از عده وفات مى‌باشد.»

خب این بیانی که حاج آقا دارند، اینجا یک سری نکات ریزه‌کاری دارد ممکن است بگوییم. خیلی دخالتی ندارد در مطلب حاج آقا. مطلب حاج آقا را رد نمی‌کند. یکی این‌که همة عده‌های طلاق هم الزاماً سه ماه نیست، گاهی اوقات سه قرء است، گاهی اوقات بیشتر است. این جاهایی که سه قرء هست، سه قرء ممکن است از سه ماه بیشتر باشد، امثال اینها، خب بنابراین آن موارد را هم نگیرد. پاسخ مطلب خب نگیرد، ما می‌گوییم عدة طلاق متعارف بوده. عدة طلاق متعارف یا سه ماه یا سه قرء است که سه قرء هم در همان سه ماه تحقق پیدا می‌کند. متعارف طلاق را این روایت شامل می‌شود. و ناظر به موارد غیر متعارف نیست. حالا این خیلی دخالت آنچنانی در این بیان حاج آقا ندارد، تأثیر خیلی چندانی ندارد، این یک نکته.

ولی عمدة نکته این هست که حاج آقا اینجا مفروغ عنه گرفتند که اکثر حمل ۹ ماه است. این مطلب خب کلمات بعضی فقها مفروغ عنه گرفته شده، حاج آقا این بحث مال جلد ششم نکاح است. در جلد بیست و پنجم به این بحث که رسیدند این‌که اکثر حمل ۹ ماه باشد را مورد مناقشه قرار دادند، فرمودند اکثر حمل ۹ ماه بودنش به حسب متعارف است. و الا اکثر حمل تا یک سال هم می‌تواند ادامه داشته باشد. و این را مفصل بحث کردند. بنابراین این بیانی که اینجا بیان کردند روی مبنای مشهور آقایان هست که اکثر حمل را، نه روی مبنایی که خودشان بعداً تحقیقش را انجام دادند. حالا چون این بیان صرفاً یک بیانی بوده که، بیان کردند و نمی‌خواهند قبول کنند. حالا بعداً نپذیرفتند دیگر وارد آن تدقیق مسأله نشدند که حالا این بیان تام هست یا تام نیست. از جهتی این بیان را یک اشکالات جدی دارند که آن اشکال جدی را بعد عرض می‌کنم.

البته در مورد این بیان یک عبارتی اینجا هست، این عبارت را من فکر می‌کنم آن هم روی مبناهای حاج آقا نیست. می‌خواهند بگویند می‌شود روی بعضی از مبانی این مطلب را حل کرد. ایشان می‌گویند: «مرسله جميل بن دراج كه قبلًا ذكر شد مى‌تواند در حكم تقييد براى يك دسته از روايات مطلقه سابق باشد، آن مطلقاتى كه حكم به تداخل كرده بودند. ارسال آن با توجه به اعتماد شيخ صدوق و يا قائلين به حجيت مراسيل اصحاب اجماع مشكل‌ساز نخواهد بود.»

این حالا، حاج آقا خودشان مراسیل اصحاب اجماع را حجت نمی‌دانند و اعتماد شیخ صدوق را هم فکر نمی‌کنم حاج آقا قبول داشته باشند. از قبل این روایت را قبول نکردند از جهت سندی. فکر می‌کنم این بیان ایشان این هست ممکن است براساس اعتماد شیخ صدوق بنابر آن مبنایی که ما اعتماد شیخ صدوق را کافی بدانیم برای اثبات روایت، این روایت را می‌توانیم تصحیح کنیم، نه این‌که روی مبنای خودشان.

من حالا اینجا یک توضیحی بدهم در این مورد که مرحوم شیخ صدوق در مورد روایت‌های، البته یک نکتة کلی عرض کنم در مورد روایت‌های مرسل. شیخ صدوق ما، ببینید ما در مورد مرسلات شیخ صدوق ممکن است شخصی بخواهد مرسلات شیخ صدوق را، مواردی که قال الصادق علیه السلام فرموده این موارد را تصحیح کنیم، بگوییم که چون شیخ صدوق دوران امر بین حس و حدس هست، بنابراین ما هم این مرسلة صدوق را نمی‌دانیم براساس حس. اوّلاً یک نکتة کلی بگویم، مرحوم شیخ صدوق در مقدمة کتابش اشاره می‌کند که من به جمیع روایت‌های کتابم فتوام می‌دهم. خب بنابراین تمام روایت‌های فقیه مگر آن مواردی که خودش تصریح می‌کند که برای فتوا نقل نکردم، برای این آوردم به عنوان استطرادی آوردم معتبر می‌شود. عبارت شیخ صدوق با مواردی که شیخ صدوق تصریح می‌کند که فتوا نمی‌دهد نقض نمی‌شود. این شبیه عبارت‌های فقها است که در اوّل کتابشان می‌نویسند عمل به این رساله مجزی است، عمل به این رساله مجزی است، یعنی این‌که هر جایی که ما یک عبارتی را نقل کرده باشیم، نقد نکرده باشیم آنها مورد قبول هست. نه این‌که هیچ جایی هم ولو به صورت استطرادی ما یک عبارت دیگری را نقل نمی‌کنیم به غرض بیان این‌که این روایت را ما قبول نداریم. عبارت آغازین من لا یحضره الفقیه هم شبیه همین به این رساله مجزی فقها هست که ناظر به این است که مواردی که در این رساله ما نقل کردیم بدون این‌که هیچ حاشیه‌ای بزنیم، فتوای ماست، و می‌توانیم به فتوای ما اخذ کنید و ان‌شاءالله عمل به این فتاوا مجزی هست. بنابراین ممکن است شخصی بگوید با توجه به این‌که شیخ صدوق به روایت‌های کتابش فتوا می‌دهد و عمل می‌کند، این عمل یعنی این روایت‌ها صحیح می‌داند، معتبر می‌داند. وقتی معتبر دانست، ممکن است دوران بین حس و حدس هست، ما در دوران بین حس و حدس اصل این است که ما آن را حمل بر حس کنیم و حجت بدانیم. این تقریبی هست که برای اعتبار گفته شده. حاج آقا در بحث خودش این را مطرح کردند، نپذیرفتند. در جای خودش فرمودند که نه ما نمی‌توانیم با این بیان، بحث قاعدة لا ضرر که بحث می‌فرمودند به تناسب این بیان، ناتمامی‌اش را آنجا اثبات کردند. ولی من می‌خواهم، روی همین جهت عرض می‌کنم، این بیاناتی که اینجا هست به نظرم بیانی نیست که خود ایشان بهش تکیه کرده باشند. می‌خواهند بگویند آنهایی که اعتبار شیخ صدوق را کافی می‌دانند برای اثبات اعتبار مرسلات صدوق، ممکن است ما با توجه به آن بیان این مطلب را تام بدانیم. ولی من دو تا، حالا غیر از این‌که آن بیان کبرویا درست هست یا درست نیست که در جای خودش باید بهش پرداخته بشود و آن اشکال حاج آقا، اشکالشان هم درست هست و آن بیان در جای خودش درست نیست، دوران امر بین حس و حدس را نمی‌شود اینجا تطبیق داد، آن حالا در مقام بیان آن جهت نیستم. من می‌خواهم عرضم این هست که من با دو زاویة دید می‌خواهم این بیان را بررسی کنم. و در دو زاویة دید، در هر دو زاویة دید این را می‌خواهم بگویم که آن بیان اگر صحیح هم باشد، در فقیه به طور کلی نمی‌آید، یا در خصوص این روایت مورد بحث ما نمی‌آید. و با دو تقریب مختلف. آن دو تقریبی که می‌خواهم عرض کنم این هست. یک تقریب، تقریبی هست که ما در بحث، در مقدمة درایة النور من این را توضیح اجمالی‌اش را دادم و الآن به نحو اجمال اشاره می‌کنم، یک مقداری مفصل‌تر در همان مقدمة درایة النور که توضیحی در مورد اسناد فقیه هست آنجا وارد شده، مفصل‌ترش هم در بعضی از نوشته‌هایم هست که منتشر نشده، حالا در حد اجمال من اینجا اشاره بکنم. آن این است که مرحوم شیخ صدوق، مرسلاتی که می‌آورد، گاهی اوقات یک روایت مرسل در میان مجموعة روایت‌های مسند آورده شده. بعضی جاها چون غرضش ذکر سند نبوده، جاهایی که مستحبات و فضل ماه رمضان و امور غیر الزامی بوده، خیلی وقت‌ها اصلاً در مقام بیان سند نیست. آن جاها معلوم نیست اصلاً اعتمادش به سلسلة سند باشد. خب آنجا که اعتمادش به سلسلة سند نیست ما نمی‌توانیم بگوییم شیخ صدوق سند این روایت را تصحیح کرده و به جهت سند روایت را تصحیح کرده، که اصلاً پیداست در نحوة آوردنش که مقید نیست به سند آوردن و به صورت همة روایت‌ها را مسند بیاورد. این در جایی که غرض ایشان سند آوردن نباشد. اما در جایی که غرضش سند آوردن باشد. مثلاً در بعضی باب‌ها ما نگاه می‌کنیم ۲۰ تا روایتی که ایشان هست، ۱۸ تا روایتش سند ذکر کرده. یعنی اسم راوی اخیر را لااقل در سند آورده. فقط یکی دو تا روایت را با قال الصادق یا روی عن الصادق، امثال اینها تعبیر کرده. خب این موارد به چه جهت اسم راوی را ایشان ذکر نکرده؟ من این را دنبال کردم. به این نتیجه رسیدم جاهایی اسم راوی را ایشان عوامل مختلفی هست که اسم راوی را نیاورد، و اکثریت موارد باعث می‌شود که روایت را از اعتبار ساقط کند و در اکثریت موارد ما از اعتماد صدوق نمی‌توانیم کشف صحت سند کنیم. توضیح ذلک این که در اکثر موارد روایت مرسل علت مرسل بودنش این هست که در کتاب دیگر مرسل بوده. مثلاً فرض کنید در کتاب دیگر این بوده که الحماد عن من اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام. ایشان آنجا گفته قال ابو عبد الله علیه السلام. چون راوی آخر، راوی مبهمی بوده، عن رجل بوده، یا راوی مجهولی بوده، جاهایی که راوی مجهول باشد، مبهم باشد و امثال اینها، و ایشان در واقع اعتمادش در تصحیح روایت به راوی نبوده، می‌گوید راوی را بیاورم برای چی؟ من که به خاطر راوی این روایت را بهش اعتماد نکردم و فتوا می‌دهم. به خاطر قرائن دیگر است، مثلاً عمل اصحاب بوده، چی بوده، امثال اینها، به جهت غیر تصحیح سندی روایت را معتبر می‌دانسته. پس بنابراین دوران امر بین حس و حدس در جایی هست که شیخ صدوق احتمال می‌دهیم که به جهت حس این روایت را تصحیح کرده باشد. به جهت حس یعنی چی؟ یعنی به جهت تصحیح رجال سند، به قرینة داخلی که صحت سند باشد. ولی در مرسلات، در اکثریت موارد به جهت قرائن خارجیه مرحوم شیخ صدوق روایت را تصحیح کرده و معتبر دانسته. در جایی که در اکثریت موارد به قرائن خارجیه روایت تصحیح شده به نظر می‌رسد دوران امر بین حس و حدس نیاید، دوران امر بین حس و حدس به جهت این‌که امارة نوعیه هست برای این‌که اینجا حسی است. ولی در خصوص اسناد صدوق امارة نوعیه بر حسیت وجود ندارد، بلکه امارة نوعیه بر حدسی بودن و این‌که اعتبار روایت به جهت حدس صورت گرفته به این شکل هست. بنابراین در اینجور موارد ما نمی‌توانیم مرسلات صدوق را به جهت اعتبار صدوق حجت بدانیم. خب این یک بیان.

یک بیان دیگری در کل مرسلات صدوق نمی‌خواهم بگویم، در خصوص ما نحن فیه می‌خواهم عرض بکنم. در خصوص ما نحن فیه خب مرحوم صدوق بعض اصحابنا را نیاورده، گفته فی روایة جمیل بن دراج فی المرأة. خب مرحوم صدوق به این روایت اعتماد کرده. ولی با توجه به این‌که این روایت در سایر مصادر جمیل، حالا آن جمیل بن صالح هم که گفتیم همان جمیل بن دراج است یا جمیل خالی است، و مراد از جمیل خالی هم جمیل بن دراج است، این جمیل عن بعض اصحابه عن احدهما نقل کرده، پس اینجا عن بعض اصحابه، اگر ما بتوانیم مرسل جمیل را منهای ورودش در فقیه تصحیح کنیم، خب فبها. ولی اگر منهای ورودش در فقیه نتوانیم تصحیح کنیم، ورودش در فقیه چیزی بر ما اضافه نمی‌کند، چون شیخ صدوق اگر هم این را تصحیح کرده، این‌که بگوییم یک سند خاصی داشته، یک قرینة خاصی داشته، آن قرینه را اصلاً نیاورده، مشخص بوده برایش بعض اصحابنا کی است، ولی هیچ ذکر نکرده، اینها عقلایی نیست. به نظر می‌رسد که اگر هم چیز کرده، همان طریق دیگر را به یک بیانی تصحیح کرده، حالا آن بیانش را هم عرض می‌کنم. ولی خب آن یک امر اجتهادی است، اگر ما نمی‌توانیم بگوییم حتماً اجتهاد شیخ صدوق مطابق واقع هست. البته ما ممکن است خودمان به یک اجتهادی آن طریق جمیل بن دراج را که مرسل هست بتوانیم تصحیح بکنیم، حالا در مورد آن صحبت می‌کنم. ولی اگر نتوانیم طریق جمیل را با قطع نظر از ورود روایت در فقیه تصحیح کنیم، ورود روایت در فقیه چیز جدیدی برای ما اضافه نخواهد کرد. حالا این بحث را ما ان‌شاءالله در جلسة آینده صحبت می‌کنیم که ببینیم آیا این روایت را می‌توان منهای بحث وقوعش در فقیه تصحیح کرد یا نمی‌شود.

من حالا قبل از آن یک نکته‌ای را اینجا امروز شروع می‌کنم و توضیحش را این را می‌دهم برای فردا ان‌شاءالله. یک نکته‌ای که کسی در فقیه اگر مراجعه کند بهش برخورد می‌کند، آن این است که مرحوم شیخ صدوق در مواردی که تعبیر فی روایة می‌کند، خیلی مواقع روایت‌هایش مرسل است. حالا بعضی‌هایش که خود این عبارت روایت پیداست که مرسل است. بعضی جاهایش هم به قرینة منابع دیگر ما مرسل بودن را کشف می‌کنم. نمی‌خواهم بگویم مواردی که فی روایة هست اکثریتش مرسل است، این را توجه بکنید. فی روایتش اکثریتش مرسل نیست ولی مرسلات در موارد فی روایة فراوان هست. این‌که این تعبیری که با فی روایة جمیل هست، این‌که این مرسل بوده و مرحوم صدوق همان مرسل را به این تعبیر آورده، این با توجه به تعبیر فی روایتی که آورده با این هم سازگار هست. حالا این موارد فی روایة را شما ملاحظه بفرمایید. من حالا اینجا یکی دو تا مورد یادداشت کردم، بقیه‌اش را ان‌شاءالله فردا عرض می‌کنم. یک سری موارد هست که خود تعبیر روشن هست که مرسل هست، به دلیل این‌که آن راوی‌اش یا اصلاً اسم امام معصوم علیه السلام آورده نشده، یا اگر آورده شده بین آن راوی و امام معصوم مشخص است که واسطه است، چون طبقه‌اش سازگار نیست، مثل فقیه، جلد ۱، صفحة ۱۲۹، ذیل ۳۲۳، فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ. متن هم فقط متن آورده.

یا جلد ۳، صفحة ۳۱، رقم ۳۲۶۶ فِي رِوَايَةِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام. خب پیداست که احمد بن ابی عبد الله البرقی از امام علی با واسطه نقل می‌کند، مستقیم نیست، مسلم است.

یا مثلاً جلد ۱، صفحة ۳3۳، رقم ۹۷۸، وَ فِي رِوَايَةِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الصَّادِقَ علیه السلام قَالَ.

و شبیه‌اش در جلد ۲، صفحة ۲۹۵، رقم ۲۵۱۳، جلد ۳، صفحة ۶۹، رقم ۳۳۵۰، که ابی الحسین اسدی که محمد بن جعفر اسدی متوفای به نظرم ۳۱۲ از امام صادق خب مستقیم که نقل نمی‌کند، روایت مرسل هست.

جلد ۱، صفحة ۳۳۹، رقم ۹۸۸، فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ أَنَّهُ قَالَ

جلد ۱، صفحة ۵۵۳، ۱۵۳۵، فِي رِوَايَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ الصَّادِقِ ع. عبد الله بن مغیره از امام صادق(ع) نیست، واسطه می‌خورد.

جلد ۱، صفحة ۵۵۴، رقم ۱۵۴۱، فِي رِوَايَةِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ تَقُولُ.

جلد ۱، صفحة ۵۶۴، رقم ۱۵۵۸، فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام

جلد ۳، صفحة ۱۹، رقم ۳۲۴۸، فِي رِوَايَةِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ اسْتَوْدَعَ رَجُلَانِ. و داستانی را از زمان عمر و اینها نقل می‌کند. ابراهیم بن محمد ثقفی خب خیلی متأخر هست از زمان عمر.

یا جلد ۳، صفحة ۳۳۸، رقم ۴۲۰۰، فِي رِوَايَةِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ أَنَّ الْبَقَرَةَ تُرْبَطُ

حالا بقیة موارد دیگر شبیه این هم هست. و همچنین یک سری مواردی که ممکن است از عبارت مرحوم شیخ صدوق تصور بشود روایت واسطه ندارد و مستقیم هست ولی با توجه به نقل روایت در جاهای دیگر مرسل بودنش ثابت می‌شود که روایت ما نحن فیه هم از همین قسم هست. حالا ادامة این موارد را و این را در جلسة آینده در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان